



The Permission of the Guardian in the Marriage of a Girl in the Assumption of Loss of Virginity Due to Adultery with a Critique on the Unanimous Decision of the Supreme Court

Ali Akbar Izadi Fard¹, Hossein Shokrian Amiri^{1*}, Fateme Nazarpour², Seyyed Mojtaba Hosseinnejad³

1. Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Mazandaran University, Mazandaran, Iran.

2. Department of Private Law, Faculty of Law, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

3. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Judiciary Research Institute, Tehran, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: Legislators and a number of jurists have taken into consideration obtaining the consent of the guardian for the marriage of a virgin Rashidah girl; this means that when the girl loses her virginity, the guardianship is also taken away from her. The unanimous ruling dated 1364 of the Supreme Court ruled out the necessity of a guardian's permission for the marriage of a girl in the assumption that the loss of virginity is due to illegitimate marriage. The purpose of this article is to examine the permission of the guardian in the marriage of a girl in the assumption of loss of virginity due to adultery, with a critique of the unanimous decision of the Supreme Court.

Methods: This article is descriptive and analytical and library method is used.

Ethical Considerations: In this article, the originality of the texts, honesty and trustworthiness are observed.

Results: The argument of the consensus opinion is that the legitimacy of penetration before the marriage is not a condition for the validity of the marriage or the condition for the fall of the province, and the penetration absolutely, whether it is legitimate or illegitimate, is the cause of the fall of the province.

Conclusion: The mentioned opinion is based on reasons such as the inexperience of the girl in the presumption of marriage, the compatibility of the necessity of the guardian's permission in marriage with the purposes of the Sharia, the condition of the guardian's permission falling on the removal of virginity through marriage in traditions and the lack of verification of the girl's growth in The assumption of losing virginity through illegitimacy is a place for reflection.

Keywords: Parental Permission; Marriage; Loss of Virginity; Illegitimate Guardianship

Corresponding Author: Hossein Shokrian Amiri; **Email:** dr.h.sh31@gmail.com

Received: August 28, 2023; **Accepted:** September 30, 2023; **Published Online:** October 30, 2023

Please cite this article as:

Izadi Fard AA, Shokrian Amiri H, Nazarpour F, Hosseinnejad SM. The Permission of the Guardian in the Marriage of a Girl in the Assumption of Loss of Virginity Due to Adultery with a Critique on the Unanimous Decision of the Supreme Court. *Medical Law Journal*. 2023; 17(58): e46.



اذن ولی در ازدواج دختر در فرض زوال بکارت به واسطه زنا با نقدی بر رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور

علی اکبر ایزدی فرد^۱، حسین شکریمان امیری^{۱*}، فاطمه نظریور^۲، سیدمجتبی حسین نژاد^۳

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران.

۲. گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پژوهشکده قوه قضائیه، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: قانونگذار و شماری از فقها، برای ازدواج دختر باکره رشیده، جلب موافقت ولی را مد نظر قرار داده‌اند، این بدان معنا است که با انتفای باکرگی دختر، ولایت نیز از او برداشته می‌شود، متأثر از همین برداشت، رأی وحدت رویه مورخ ۱۳۶۴ دیوان عالی کشور، لزوم اذن ولی برای ازدواج دختر در فرضی که زوال بکارت به واسطه مباشرت نامشروع باشد را منتفی دانسته است. هدف مقاله حاضر بررسی اذن ولی در ازدواج دختر در فرض زوال بکارت به واسطه زنا با نقدی بر رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور است.

روش: مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی بوده و از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

ملاحظات اخلاقی: در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

یافته‌ها: استدلال رأی وحدت رویه این است که مشروعیت دخول قبل از عقد، شرط صحت عقد و یا شرط سقوط ولایت نبوده و دخول مطلقاً چه مشروع باشد یا غیر مشروع، سبب سقوط ولایت می‌باشد.

نتیجه‌گیری: رأی مورد اشاره به دلایلی از قبیل بی‌تجربگی دختر در فرض مزنی‌علیه واقع شدن، تناسب لزوم اذن ولی در نکاح با مقاصد شریعت، منوط‌بودن سقوط اذن ولی بر ازاله بکارت از طریق نکاح در روایات و عدم احراز رشد دختر در فرض ازاله بکارت از طریق نامشروع، محل تأمل است.

واژگان کلیدی: اذن ولی؛ ازدواج؛ زوال بکارت؛ مباشرت نامشروع

نویسنده مسئول: حسین شکریمان امیری؛ پست الکترونیک: dr.h.sh31@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Izadi Fard AA, Shokrian Amiri H, Nazarpour F, Hosseinnejad SM. The Permission of the Guardian in the Marriage of a Girl in the Assumption of Loss of Virginity Due to Adultery with a Critique on the Unanimous Decision of the Supreme Court. Medical Law Journal. 2023; 17(58): e46.

مقدمه

حقوق زن در اسلام و درک جایگاه او در نظام فکری اسلام نیازمند اهتمام و توجه است. در این میان، احکام اجتماعی و خانوادگی مربوط به زنان، امروزه، به یک موضوع اساسی تبدیل شده است. بحث اذن، ولی از جمله مسائلی است که علاوه بر فقه اسلامی، قانون مدنی نیز بدان تصریح کرده است. «رضاء امری باطنی است که به صورت اذن و اجازه ابراز می‌شود و اجازه اظهار رضایت بعد از وقوع عقد یا ایقاع است، اما اذن، ابراز رضایت قبل از وقوع آن است و در بیشتر باب‌های فقهی اعم از عبادات، عقود، ایقاعات احکام به عنوان شرط صحت یا جواز بیان می‌شود» (۱). نظر به اینکه مورد توجه فقها و قانون مدنی، صرفاً اذن ولی در خصوص باکره و صغیره می‌باشد، موردی که دختری در اثر مباشرت نامشروع بکارت خود را از دست می‌دهد، تا حدودی از دیدگاه‌ها مغفول باقی مانده، چراکه ابهام این مسأله از جهت لزوم و یا عدم لزوم اذن ولی ناشی می‌شود. در فرض یادشده، محوریت تحقیق حاضر، رأی وحدت رویه مورخ ۱۳۶۳/۳/۲۴ دیوان عالی کشور می‌باشد که مستنبط از آن، اگر زوال بکارت دختر به واسطه مباشرت نامشروع زنا باشد، لزوم اذن ولی برای ازدواج دختر منتفی می‌شود. همچنین در این رأی وحدت رویه آمده است که مشروعیت دخول قبل از عقد شرط صحت عقد و یا شرط سقوط ولایت پدر نیست و دخول مطلقاً چه مشروع باشد یا غیر مشروع، سبب سقوط ولایت پدر می‌باشد. در همین رابطه تحقیق حاضر در تلاش است تا با تبیین فروعات مسأله، رأی مورد نظر را مورد نقد و ارزیابی قرار دهد. پیش از ورود به بحث، از آنجایی که بررسی دقیق معانی واژگان به درک بهتر مفاهیم و محدوده آن‌ها کمک می‌کند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

روش

مقاله حاضر توصیفی - تحلیلی بوده و از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

یافته‌ها

استدلال رأی وحدت رویه این است که مشروعیت دخول قبل از عقد، شرط صحت عقد و یا شرط سقوط ولایت نبوده و دخول مطلقاً چه مشروع باشد یا غیر مشروع، سبب سقوط ولایت می‌باشد.

۱. مفهوم‌شناسی: بررسی دقیق معانی واژگان به درک بهتر مفاهیم و محدوده آن‌ها کمک می‌کند، به این منظور در ابتدا به بررسی معانی لغوی و اصطلاحی اصلی مقاله می‌پردازیم.

۱-۱. اذن: «اذن» واژه‌ای عربی و در لغت به معنای اعلام اجازه، اباحه، رخصت و دستور به کار رفته است (۱).

از بررسی کتب لغویین چنین برمی‌آید که اذن در سه معنا بیشتر به کار رفته است، اول به معنای اعلام و اخبار دوم به معنای اباحه و رخصت و سوم به معنای امر و فرمان. در اصطلاح فقها و حقوقدانان برای اذن تعاریف متعددی بیان شده است. این تعریف‌ها، برخی اباحه و رفع مانع‌نمودن و برخی جنبه اعلام رضایت و رخصت اذن را مورد توجه قرار داده‌اند. مرحوم کمپانی اذن را چنین تعریف می‌کند: «حقیقت ذن، ترخیص و رفع مانع یا اظهار رضایت است» (۲).

همان‌گونه که در متن مزبور دیده می‌شود، اذن در معانی رفع مانع، اباحه و اعلام رضایت به کار رفته است، این معانی از اذن مورد نظر بیشتر فقها بوده است. فقیهی دیگر اذن را چنین تعریف می‌کند اذن عبارت است از رخصت مالک یا نائب مالک، در تصرف و اثبات ید. اگر این رخصت قبل از تصرف صادر شود اذن نامیده می‌شود (۳)، زیرا اگر بعد از تصرف صادر شود به آن اذن گفته نمی‌شود، بلکه اجازه است.

همانطور که در تعریف صاحب عناوین تصریح شده، اذن حتماً باید قبل از تصرف صادر شود، وگرنه با مفهوم اجازه خلط می‌شود.

و در این تعریف به حدیث «دختری که بدون اذن ولی ازدواج نموده، نکاحش باطل است و حدیث ولی کسی است که تولی و سرپرستی آن فرد به دست اوست» استناد کرده است (۱).

۱-۳. نکاح: نکاح به کسر از ماده «نکح» از باب «ضرب» است و در لغت به معنای ضم (پیوستن) می‌باشد (۱۰). «نکاح» در قرآن فقط به معنای «عقد» آمده است و این دلیل بر آن است که فقط «نکاح در عقد» حقیقت شرعی است؛ ثانیاً اگر بگوییم در «وطی» استعمال شده است، معنای آن این است که این لفظ در لغت به معنای «وطی» است، اما حقیقتاً در شرع چنین نیست، زیرا الفاضلی مانند «ملاسه»، «مقاربه»، «تغشی»، «اتیان»، «دخول» و «وطی» که در قرآن وارد شده‌اند، کنایه می‌باشند، در حالی که لفظ صریح در لغت برای وطی فقط «نیک» (داخل نمودن) می‌باشد (۱۱).

در نزد امامیه نکاح در اصطلاح عقدی را گویند که ابتدائاً تملیک‌کننده وطی است (۹). مراد از عقد در اینجا نفس ایجاب و قبول نیست، بلکه منظور آن چیزی است که از عقد حاصل می‌شود، یعنی همان چیزی که از آن، به زن گرفتن و شوهرگرفتن تعبیر می‌کنند (۱۲). در همین رابطه گفته شده است که زوجیت حاصل از نکاح، نوعی رابطه میان دو چیز است، به گونه‌ای که وجود یکی بدون دیگری، یا نقص در یکی به معنای اختلال در کارکرد اصلی و مورد انتظار است (۳).

بحث

ماده ۱۰۴۳ ق.م.د در باب ولایت پدر و جد در مسأله نکاح دختر باکره مطرح شده است. در مورد صغیره ولایت پدر و جد کاملاً بدیهی است، اما مولی علیه بعد از بلوغ از ولایت خارج می‌شود و اصل عدم ولایت بر بالغه است. در ماده ۱۰۴۳ این اصل در مورد نکاح استثناً پذیرفته است و بیان شده که نکاح دختر باکره، اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است... پس اجازه ولی قهری در صورتی شرط نفوذ عقد است که دختر هنوز شوهر نکرده باشد و اگر دختری یک بار شوهر کند و این نکاح پس از زناشویی به سببی منحل شود، بار دوم آزاد است و ازدواج او نیازی به اجازه پدر یا جد

در بین مؤلفان حقوقی برخی در تعریف اذن نوشته‌اند: «اعلام رضای مالک یا نماینده قانونی او یا رضای کسی که قانون برای رضای او اثری قائل شده است برای انجام دادن یک عمل، حقوقی اعم از اینکه عمل حقوقی از عقود و ایقاعات باشد یا از تصرفات انتفاعی و یا استعمالی» (۴).

در این تعریف نیز همانند پاره‌ای از تعاریف، فقهی به وصف اعلامی و کشفی اذن توجه شده است. در تعریفی دیگر آمده است: «انشای رضایت مقنن یا مالک یا نماینده قانونی او یا کسی که قانون برای رضایت او اثری قائم شده است به یک یا چند نفر معین یا اشخاص غیر معین برای انجام دادن یک عمل حقوقی یا تصرف خارجی» (۵).

تعریف اخیر با اینکه اقسام اذن اعم از اذن قانونی و اذن اشخاص، اذن عام و اذن خاص و اذن در عمل حقوقی و اذن در غیر عمل حقوقی را دربر می‌گیرد، اما تعریفی جامع و مانع نیست و مفهوم اذن را از مفاهیم مشابه همچون اجازه تمیز نمی‌دهد (۶)، لذا مناسب است برای رسیدن به یک تعریف جامع و مانع از اذن، مفاهیم مشابه آن را نیز بشناسیم.

۱-۲. اذن مطلق ولی: بنا بر تعریف اذن که مطرح گردید، اذن ولی در عقد نکاح از باب ولایت است. «ولی» را از ریشه «ول ی» به معنای «قرب منه فی المكان أو النسب أو غیرهما» است (۷). راغب اصفهانی در مفردات «ولی» را از ماده «الولاء»، «توالی» می‌داند (۸). در لسان‌العرب آمده است: «ولی کسی است که انعقاد و تحقق نکاح به دست اوست و دختر بدون آن نمی‌تواند به نکاح خود رسمیت ببخشد.» در واقع ولی قائم مقام امور شخصی می‌شود که به خاطر عجز، قادر به اداره امور خود نیست، مانند کودک و مجنون (۹).

اذن مطلق ولی، یعنی اینکه ولی قائم مقام امور شخص می‌شود. در لسان‌العرب ولی زن را که منظور بالغه رشیده باکره است، چنین تعریف نموده است: ««ولی» کسی است که انعقاد و تحقق نکاح به دست اوست و دختر بدون آن نمی‌تواند به نکاح خود رسمیت ببخشد.»

ازاله بکارت را حرام دانسته، در فرض مفسده نداشتن عدم ازاله را مطابق احتیاط بیان کرده است.

۳- نظریه سوم: لازم نبودن اذن ولی در عقد موقت باکره و جایز نبودن ازاله بکارت: شیخ طوسی در کتاب «نهایه» (۵) و ابن حمزه (۱۴) عقد موقت دختر باکره بالغ را بدون اذن ولی جایز می‌دانند، ولی نزدیکی و زوال بکارت را جایز ندانسته‌اند، اما فیض کاشانی استمتاع جنسی در عقد موقت را بدون اذن ولی مکروه دانسته است. از ظاهر عبارت وی نیز به دست می‌آید که ازاله بکارت جایز نیست (۶). بین متأخران، سیدمحمد سعید حکیم قائل به این قول است (۳۲).

۴- نظریه چهارم: لازم نبودن اذن ولی در عقد موقت باکره و جایز نبودن ازاله بکارت در فرض استقلال نداشتن دختر در مدیریت زندگی.

یحیی بن سعید حلی معتقد است دختر بالغی که در مدیریت زندگی خود مستقل باشد، در عقد موقت نیز مستقل است و ارتباط جنسی (نزدیکی یا سایر استمتاعات) با او جایز است، اما اگر سایر شؤون زندگی خود را با اذن والدین انجام دهد و به تعبیر روایات، در کنار پدر و مادرش زندگی کند (الأبکار اللواتی بین الأبوین)، عقد موقتش صحیح، اما ارتباط جنسی (نزدیکی و ازاله بکارت) با او جایز نیست، هرچند خود دختر به این ارتباط راضی باشد. وی عقد موقت دختر غیر بالغ را منوط به اذن ولی دانسته است که در این صورت استمتاعات جنسی غیر از نزدیکی جایز خواهد بود، مگر در صورت اشتراط عدم استمتاعات جنسی (۲۲). از عبارات طوسی در کتاب تهذیب نیز می‌توان به این نظریه رسید (۹).

۲. تأثیر زوال بکارت به واسطه مباشرت نامشروع بر سقوط ولایت: به نظر مرحوم نراقی، «ازاله بکارت به وسیله شبه یا زنا را باعث سقوط ولایت پدر یا جد پدری نیست و در این مورد ابقای حاکم است» (۲۱). «این در حالی است که بسیاری از فقهای معاصر، احتمال سقوط ولایت در مورد ازاله بکارت با شبهه و یا زنا را بعید ندانسته‌اند» (۱۸). اینکه کدام دیدگاه بر دیگری ترجیح می‌یابد، نیازمند تبیین دیدگاه‌های

پدری ندارد. در موردی که دختری شوهر کند، ولی پیش از نزدیکی نکاح منحل شود، این ازدواج ناتمام دختر را در نکاح بعدی آزاد نمی‌کند (۱۳).

۱. اذن ولی در ازدواج موقت: با صرف نظر از مسأله اذن ولی در اصل جواز ازدواج موقت دختر باکره اختلاف نظری وجود ندارد، هرچند برخی فقها چنین ازدواجی را با اذن پدر یا بدون آن، مکروه می‌دانند، مثل فاضل مقداد (۱۰)، نجفی (۱۴)، مجلسی اول (۱۵) و سیدعبدالأعلی سبزواری (۱۶).

به طور کلی درباره اذن ولی در عقد موقت باکره، چهار نظریه وجود دارد:

۱- نظریه اول: لزوم اذن ولی در عقد موقت باکره: بسیاری از فقها در ازدواج باکره اذن ولی را در ازدواج دائم و موقت لازم می‌دانند، مثل ابوالصلاح حلبی (۱۷) شیخ صدوق (۱۸)، موسوی عاملی (۱۹)، سبزواری (۱۶) و مجلسی اول (۲۰). برخی اذن ولی را در عقد موقت به احتیاط واجب، لازم می‌دانند، مثل ابن براج (۷) تبریزی (۲۱) و سیستانی (۲۲). مکارم شیرازی حکم اولیه در ازدواج باکره، چه دائم و چه موقت را استقلال وی دانسته، ولی به سبب بروز برخی مشکلات، در ازدواج موقت با عنوان حکم ثانوی به لزوم اذن ولی فتوا داده است (۱۳).

۲- نظریه دوم: لازم نبودن اذن ولی در عقد موقت باکره: ابن ادریس حلی ولایت نداشتن پدر در عقد موقت باکره را اجماعی دانسته و به آن فتوا داده است (۸)، همانند کرکی (۲۳). طباطبایی کربلایی هم ادعای شهرت کرده است (۲۴). از معاصران، محمد فاضل لنکرانی به این نظریه قائل است (۲۵).

برخی از این فقها یا همه استمتاعات جنسی یا دست کم نزدیکی و ازاله بکارت را مکروه می‌دانند، مثل حلی (۲۶)، فاضل مقداد (۲۷)، کرکی (۱۶)، شهید ثانی (۱۲)، سیدمحمد مجاهد طباطبایی (۲۸)، نجفی (۲۹)، مجلسی اول (۳۰). طباطبایی کربلایی قول به حرمت نداشتن نزدیکی را قول مشهور (۱۱) و مطابق اصل و برخی روایات دانسته است (۳۱)، ولی خودش در فرض مسأله و در فرض بروز فساد، نزدیکی و

ناظر به اذن ولی می‌باشد که در ادامه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۲. قلمرو اذن ولی در آرای فقها و حقوقدانان: به منظور تشریح رأی صادره، ابتدا بایستی دید که فقها و قانون مدنی، اذن ولی بر دختر باکره رشیده را در چه محدوده‌ای می‌دانند. در این مورد سه نظر وجود دارد: ۱- استقلال دختر در امر نکاح؛ ۲- ولایت انضمامی تشریک در ولایت بین ولی و دختر؛ ۳- استمرار ولایت ولی بر دختر در امر نکاح.

از میان این نظرات به بررسی دو نظر غالب پرداخته و ادله قائلان به آن را تفکیک و به اختصار بررسی می‌نماییم.

۱-۱-۲. استقلال دختر در امر نکاح: برخی از فقها، از جمله محقق حلی معتقدند که اختیار دختر باکره که بالغ و رشید است، به دست خودش می‌باشد (۲۸).

از دیگر فقیهان صاحب‌نظر در این زمینه ابن فهد حلی است که می‌نویسد: «اما باکره رشیده پس امر او تا آخر به دست خودش می‌باشد» (۷). شهید ثانی با پذیرش نظریه استقلال دختر در امر نکاح، این دیدگاه را مورد قبول بسیاری از متأخران و جماعتی از متقدمان می‌داند (۹).

در رابطه با استقلال تام باکره و عدم اشتراط اذن ولی به ادله ذیل تمسک شده است:

۱-۱-۱-۲. کتاب: دلیل قرآنی مورد استناد قائلین به استقلال باکره در امر نکاح، آیه ۲۳۲ سوره بقره است که می‌فرماید: «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ إِذَا رُزِقْنَ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ و چون زنان را طلاق دادید و زمان عده آن‌ها به پایان رسید، نباید آن‌ها را از شوهرکردن منع کنید هرگاه به طریق مشروع به ازدواج با مردی تراضی کنند».

علامه طباطبایی در پاسخ به قائلین اشتراط در صحت عقد می‌فرماید: «آیه دلالت ندارد بر اینکه عقد بدون ولی صحیح نیست، زیرا اولاً اگر واژه «لاتعضلوهن» دلالت بر عدم تأثیر ولایت نداشته باشد، دلالتی بر تأثیر آن نیز ندارد؛ ثانیاً دلیل ندارد که خطاب مخصوص اولیا زن باشد، بلکه ظاهر این است که مخاطبین اعم از اولیا می‌باشند و منظور از این نهی ارشاد

به مصالح و منافی است که در رجوع بعد از طلاق وجود دارد» (۳۱).

«همچنانکه صاحب مجمع‌البیان مخاطب آیه را مردانی می‌داند که زنان خویش را طلاق داده‌اند و آنگاه برای جلوگیری از ازدواج مجدد آن‌ها، هنگامی که عده رو به پایان است رجوع و به این وسیله با سرنوشت زن بازی می‌کنند» (۲۷). «به عقیده برخی دیگر از مفسرین، گذشته از اینکه آیه مربوط به زنان ثبیه است، در رابطه با لزوم اذن ولی در نکاح باکره، ساکت می‌باشد» (۲۲).

در نقد استناد به آیه شریفه، گفته شده است که آیه ذکرشده، بر موضع نزاع دلالت ندارد و زنان یادشده در آیه مورد بحث، طلاق داده شده هستند و بحث بر سر عده آنان است، علاوه بر اینکه حتی بعضی از ایشان هم طلاق داده شده‌های سه‌گانه هستند و این مسأله مستلزم آن است که رابطه زناشویی صورت گرفته باشد، اما نزاع در اینجا بر سر نکاح دختری است که عدم بکارت او از طریق غیر نکاح می‌باشد (۴). می‌توان نتیجه گرفت که دلالت آیه بر مدعای موافقین استقلال دختر باکره، کفایت در اثبات نمی‌کند و چه برای اشتراط و چه برای عدم اشتراط اذن ولی، نمی‌توان به آیه مورد بحث استناد کرد.

۱-۱-۲. سنت: «قائلین به استقلال تام دختر بالغه رشیده، به روایات زیادی اشاره کرده‌اند» (۱۷-۱۶) و لزوم اذن در این روایات را حمل بر وجوب تکلیفی می‌دانند. نمونه‌ای از روایات مورد استناد به شرح ذیل است:

«روایتی از ابن عباس که از پیامبر (ص) نقل کرده است: لاتنکح الأیم حتی تستأمر و لاتنکح حتی تستأذن؛ نکاح زن بیوه درست نمی‌شود، مگر اینکه خودش به آن هدایت دهد و همچنان نکاح دختر درست نمی‌شود، مگر اینکه از وی اجازه گرفته شود.» این حدیث در کتاب‌های مختلف شیعه و سنی ذکر شده است. الأیم کسی است که لاجرم له و این به طور مطلق است، چه زن باشد و چه مرد، چه باکره باشد و چه ثبیه» (۲۶).

روایت معروف به حسنه فضلاء که سه نفر از روات از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند، با این مضمون: «الْمَرْأَةُ الَّتِي قَدْ مَلَكَتْ نَفْسَهَا

غیر او، امور مربوط به خویش را اداره می‌کند و او را فقط به اذنش می‌توان به عقد نکاح درآورد» (۱۵).

همچنین روایت شده است که عبدالرحمان در تزویج دخترش با پسر برادرش با موسی بن جعفر (ع) مشورت کرد، امام فرمود: «انجام بده، در حالی که با رضایت او باشد، زیرا که برای دختر در مورد خودش نصیب و بهره‌ای است.» نیز خالد بن داود گفته است که در مورد ازدواج دخترش با علی بن جعفر با امام کاظم (ع) مشورت کرد؛ امام (ع) فرمودند: «انجام بده، در حالی که با رضایت دختر همراه باشد، چراکه برای دختر در مورد خودش حظ و بهره‌ای است» (۱۵).

محقق کرکی در کتاب جامع المقاصد، بر این حدیث صفوان از امام کاظم (ع) دلیل رد می‌آورد و معتقد است که جمله «او را در نفس خود بهره‌ای است» در منطوق خود بر ولایت پدر همراه با دختر دلالت نمی‌کند، بلکه به مفهوم دلالت بر این امر دارد و دلالت مفهوم هم ضعیف است، پس چگونه این مفهوم می‌تواند با منطوق تعارض پیدا کند؟ بنابراین حدیث مورد بحث، حمل بر ولایت و استقلال دختر در امر ازدواج می‌شود تا تعارض و تنافی از بین برود (۲۴).

در جواب به این دلیل شاید بتوان گفت که منطوق حدیث، دلالت بر ولایت پدر و دختر به صورت اشتراکی دارد، زیرا امام (ع) در حقیقت به پدر می‌گوید که تو انجام بده، در حالی که با رضای دختر باشد، زیرا دختر برای خودش حق و نصیبی دارد؛ بنابراین منطوق این جمله به روشنی دلالت بر ولایت پدر همراه با دختر دارد و دلالت آن مفهومی نیست. شیخ طوسی از فقهای مشهور برای پدر مستحب می‌داند که دختر را به عقد کسی درنیآورد، مگر به اذن او (۶).

در فرض پذیرش نظریه ولایت انضمامی ولی و دختر، هم ولایت پدر بر دختر بالغ باکره‌ای که هنوز تجربه ازدواج را ندارد پشتیبان و یاور او خواهد بود و هم اینکه لزوم اذن از او موجبات ازدواج اجباری او را فراهم نخواهد کرد، چه اگر این کار هم صورت گیرد از نظر شرعی خالی از اشکال نخواهد بود، به این دلیل که در عقد ازدواج، متعاقدين باید هم اراده باطنی و هم اراده ظاهری به این امر داشته باشند و تنها جاری شدن الفاظ کافی نیست، بلکه باید در باطن نیز قصد و اراده آن

غَيْرَ السَّفِيهِةِ وَلَا الْمُؤَلَّى عَلَيْهَا تَزْوِيجُهَا بِغَيْرِ وُلَى جَائِزٌ؛ زن بیوه که اختیارش به دست خود اوست و سفیه نیست و کسی را در نکاح بر او ولایت نیست، تزویجش بدون اذن ولی صحیح است» (۳۳).

«روایت ابن عباس که در بسیاری از کتب حدیث اهل سنت همچون سنن ابن ماجه و بیهقی نقل شده است: حدثنا اسماعیل بن موسی السدی عن مالک بن انس عن عبدالله بن فضل الهاشمی عن نافع بن جبیر بن معطم عن ابن عباس: الأیّم اولی بنفسها من ولیها و البکر تستأمر فی نفسها؛ زن بیوه، نسبت به ولی‌اش، اولی به خود است و باکره خودش به تنهایی می‌تواند امور خود را عهده‌دار گردد» (۵). فقهای چون میرزای قمی (۱۹)، صاحب جواهر (۳۴) و نراقی (۲۱)، روایات وارده در زمینه لزوم کسب نظر پدر در امر ازدواج را حمل بر استحباب و رجحان گرفتن نظر او می‌دانند.

۱-۱-۳. اجماع: «سیدمرتضی در دو کتاب الانتصار و ناصریات، بر قول نفوذ و صحت ازدواج دختر بالغه رشیده بدون اذن ادعای اجماع کرده است (۲۳) و اجماع ایشان را صاحب جواهر نیز در کتاب خود نقل نموده است» (۳۴).

از آنجایی که در مسأله، اقوال گوناگون مطرح است و قول واحدی وجود ندارد، بنابراین ادعای اجماع در مسأله چندان متقن به نظر نمی‌رسد.

۱-۲. ولایت انضمامی ولی و دختر در نکاح: تشریح در این نظریه‌ها به معنای باقی‌بودن ولایت پدر و شرط بودن رضای دختر در مسأله نکاح می‌باشد. فقها در این زمینه نظریاتی را ارائه داده‌اند که به بررسی اهم آن‌ها می‌پردازیم.

سیداحمد خوانساری می‌گوید: «مستحب است برای زنان چه دوشیزه باشند چه بیوه با اذن پدر ازدواج نمایند» (۳۵). به نظر می‌رسد که ایشان با ذکر واژه «مستحب است»، به نوعی استقلال دختر را از باب احتیاط پذیرفته است.

حر عاملی، صاحب کتاب وسائل الشیعه، به نوعی قائل به این قول شده است و برای قبول این نظریه به احادیث و روایاتی استناد نموده است، از جمله اینکه از منصور بن حازم عن ابی‌عبدالله (ع) روایت شده است که ایشان فرموده‌اند: «باکره و

معاملات تشبیه شده است. همچنین در خود روایت به یک قیاس تمثیلی استناد شده است و چون از جانب معصوم بیان شده، حجیت آن در این موضوع قطعی است و مشاهده می‌شود در این حدیث به واقع نقش بلوغ و رشد و اقتضای عقلی آن مورد توجه قرار گرفته است. طبق این بیان، اصل استقلال اشخاص اقتضا می‌کند که هر کس بتواند حقوق خود را استیفا کند و دلیل مخصوصی وجود ندارد که دلالت بر لزوم کسب اجازه کند» (۳۶).

در پاسخ به فرض یادشده و در مقام تطبیق مسأله مورد نظر به موضوع نوشتار حاضر، مبنی بر نقد رأی وحدت رویه در خصوص لزوم اذن ولی در ازدواج دختر در فرض زوال بکارت به واسطه مباشرت نامشروع، به نظر می‌رسد که قول به ولایت انضمامی، از قوت بیشتری برخوردار است، در این رابطه ادله ذیل محل استناد می‌باشد:

۱-۳. بی تجربگی دختر در فرض منزی علیه واقع شدن: می‌توان چنین ادعان داشت که در جایی که زنا محقق شده، در مقایسه با جایی که دختر درگیر تشریفات نکاح می‌شود، برای دختر تجربه‌ای حاصل نمی‌شود و چه بسا اگر ازاله بکارت از روی تجاوز باشد، علیرغم عدم وجود زمینه برای تحقق تجربه، آثار سوء بسیاری را به همراه خواهد داشت. بنابراین باقی بودن ولایت پدر و شرط بودن رضای دختر در مسأله ازاله بکارت از طریق نامشروع، مصلحت داشته و از آنجایی که اذن ولی از باب آگاهی و تجربه او مد نظر است، لذا در این مورد خاص نیز این مصلحت اعمال می‌گردد، چه اینکه سقوط اذن ولی در مورد ثبیه، معلول آن است که ثبیه چون قبلاً ازدواج کرده، لذا از تجربه برخوردار می‌باشد، اما دختری که ازدواج نکرده، خواه باکره، خواه غیر باکره، دارای تجربه کافی نیست، کما اینکه ازاله بکارت به روش نامشروع، به هیچ‌وجه نمی‌تواند چنین دختری را از کسی که باکره است، متمایز کند. بنابراین چنین عملی به هیچ‌وجه مستعد تجربه نخواهد بود.

۲-۳. تناسب لزوم اذن ولی در نکاح با مقاصد شریعت: در فرهنگ جامعه اسلامی، بکارت دختر هنگام ازدواج امری قطعی و الزمی است و چه بسا بنیان ازدواج بر آن بنا نهاده شده

صورت گرفته باشد و اگر این‌گونه نشد، در حقیقت ماهیت عقد که مرکب از هر دوی آنهاست ناقص بوده و عقد محقق نگردیده است.

امام خمینی (ره) قول احوط را اذن و اجازه از پدر می‌داند (۳۲).

برخی از حقوقدانان نیز همین دیدگاه ولایت انضمامی را بر دیگر اقوال ترجیح داده‌اند (۱۳).

قانونگذار در ماده ۱۰۴۳ ق.م. با پذیرش ولایت انضمامی، نکاح دختر باکره، اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد را موقوف به اجازه پدر یا جد پدری دانسته است. بی‌تردید، رعایت مصلحت دختر و معتبردانستن ولایت و تجربه پدر در قبول این نظریه بی‌تأثیر نبوده است.

۳. دیدگاه مختار: بنا بر اینکه در فرهنگ کشورمان به محض انعقاد عقد، امکان ضرر قطعی برای دختر فراهم می‌شود (۲۰)، لذا علاوه بر ادله‌ای که در خصوص نظریه استقلال دختر باکره در نکاح گذشت، «بنا بر یک تصور، انسانی که در تمام تصرفاتش آزاد است و هیچ سلطه‌ای از جانب دیگران چه نزدیک باشند و چه دور بر او نیست، چگونه در امر ازدواج تحت ولایت ولی قهری سابق خود قرار می‌گیرد، ولایتی که با بلوغ و به طور کامل ساقط شده است با توجه به اینکه نمی‌توان قاطعانه بین ازدواج و سایر امور تفاوت گذاشت و ویژگی خاصی را لحاظ کرد؛ می‌توان به وحدت مناسبات موضوع نکاح و سایر معاملات نکاح هم مانند سایر معاملات جزء عقود است تمسک کرد و تناسب موضوع و حکم ایجاب می‌کند که عقلاً وجود هیچ‌گونه ولایتی در این مورد پذیرفتنی نباشد و البته در این مورد، احادیثی نیز وجود دارد که این مسأله را تأیید می‌کند» (۳۰). از آن جمله: «علی بن اسماعیل المیثمی عن فضاله بن ایوب عن موسی ابن بکر عن زراره عن ابی جعفر (ع) قال: اذا كانت المرأة مالکة امرها تبع و تشتري و تعتق و تشهد و تعطى من مالها ما شاءت فان أمرها جائز تزوج أن شاءت بغير اذن ولیها و در ادامه حدیث می‌فرماید و إن لم یکن كذلك فلا یجوز تزویجها الا بأمر ولیها» (۱۴). در این روایت بحث عدم لزوم اذن در نکاح به عدم لزوم اذن در سایر

بکارت ولو از طریق نامشروع، لذا می‌توان گفت که در فرض استناد این وحدت رویه به روایات، دلیل اخص از مدعا است.

۳-۴. عدم احراز رشد دختر در فرض ازاله بکارت از طریق نامشروع: در فرض قبول دختر برای ارتکاب عمل زنا، قول به عدم رشد چنین کسی، ادعای بدون دلیلی نیست. روشن‌شدن این وجه نیازمند اثبات این مسأله است که آیا عقل در ضمن رشد وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا می‌توانیم عقل را در رشد مفروض بدانیم و حصول رشد را متوقف بر عقل بدانیم؟

علامه طباطبایی رشد را به معنای کامل‌شدن قوه عقل، معنا کرده است: «رشد به معنای پختگی و رسیده‌شدن میوه عقل است، بخلاف غی که معنای خلاف آن را دارد» (۳۱).

نیآوردی رشد را عقل ندانسته و قائل است که اگر گفته شود رشد همان عقل است جواب آن دو وجه دارد: اینکه در عرف، رشد در صلاح دین و مال استعمال می‌شود، پس جایز نیست که بر عقل حمل شود، گرچه عقل به عنوان بعضی از شرایط رشد است. دیگر اینکه امر به اختبار، مربوط به قبل از رشد است و کسی که عقل ندارد نیازی به آزمایش برای ظهور عقل نیست (۲۹). در جواب ایشان می‌توان گفت که از عدم رشد، عدم عقل لازم نمی‌آید یعنی ممکن است کسی رشید نباشد، ولی عاقل باشد و چنین شخصی می‌تواند مورد آزمایش واقع شود. عثیمین در شرح ممتع، رشد را متضمن سه امر می‌داند: ۱- بلوغ؛ ۲- عقل؛ ۳- حسن تصرف و قائل است که غیر رشید یا صغیر است یا مجنون است و یا سفیهی که حسن تصرف در مالش ندارد (۳۸).

ایشان برای رشد، قائل به دو مفهوم شده است: رشد خاص که همان حسن تصرف است و رشد عام که دربرگیرنده بلوغ، عقل و رشد خاص است، یعنی از نظر وی شخص بالغ و عاقل، رشید محسوب می‌شود، اما نه رشدی که در امور مالی مد نظر است، بلکه رشد مالی پس از حسن تصرف حاصل می‌شود.

بنا بر مطالب یادشده، می‌توان گفت که اولاً، رشد در معانی مختلف استعمال می‌شود و ممکن است شخص بالغ نیز رشید خوانده شود، به معنای توانمندشدن از نظر جسمی و عقلی؛

که دختر ثبیه نباشد و البته بکارت ممکن است به دلایل مختلفی از بین رفته باشد، چه عوامل طبیعی و چه زنا که بحث ما مورد دوم است. در این مصداق لزوم اذن ولی به نوعی حفظ آبروی دختر را به همراه دارد و این مسأله مرتبط با آن است که فقیهان شیعه، پاسداری از آبروی مؤمنان را از مذاق شریعت دانسته‌اند، درست همان چیزی است که در میان اهل سنت از آن تعبیر به پاسداری از عرض شده است و آن را از مقاصد شریعت، شمرده‌اند (۳۷). بنابراین می‌توان گفت که ادله ناظر بر لزوم اذن ولی در فرض باکره‌بودن، متناسب با مقاصد شریعت بوده و تقید ادله به عدم لزوم این اذن در فرض ثبیه‌بودن برخلاف آن چیزی است که از ادله استفاده می‌شود، زیرا قدر متیقن از ادله و مقتضای قاعده، سقوط اذن در فرض ازاله بکارت به طریق مشروع می‌باشد و چه‌بسا چنین درکی از ادله، یعنی سقوط اذن ولی در فرض زوال بکارت از طریق نامشروع با مفسده همراه بوده و ممکن است به عنوان حيله و گریزگاهی برای ازدواج‌هایی صورت گیرد که ولی بدان رضایت نداشته، در نتیجه دختر، با تن‌دادن به ازاله بکارت از طریق نامشروع، به دنبال طریقی برای سقوط ولایت و تحقق چنین ازدواجی باشد، چه‌بسا چنانچه دختری تن به امر نامشروع زنا دهد، خیلی از موقعیت‌های ازدواج را از دست می‌دهد، زیرا متأثر از نگاه شریعت به این قضیه، عامه مردم در حکومت اسلامی چنین عملکردی را مذموم دانسته و می‌توان به یقین گفت که هیچ خانواده‌ای حاضر نخواهد شد دختری را برای همسری پسرش برگزیند که به عمل زنا مبادرت ورزیده است.

۳-۳. منوط‌بودن سقوط اذن ولی بر ازاله بکارت از طریق نکاح در روایات: در این رابطه، صرفاً رأی وحدت رویه مورخ ۱۳۶۳/۳/۲۴ دیوان عالی کشور قابل استناد می‌باشد که صراحتاً «مشروعیت دخول قبل از عقد را شرط صحت عقد و یا شرط سقوط ولایت پدر ندانسته و دخول را مطلقاً چه مشروع و یا غیر مشروع سبب سقوط ولایت پدر» دانسته است، با این نقد جدی رو به رو است که اگر مدرک چنین حکمی روایات باشد، در روایات کلمه نکاح آمده و به نوعی سقوط اذن ولی منوط بر ازاله بکارت از طریق نکاح گردیده، نه مطلق ازاله

ثانیاً به نظر می‌رسد نسبت عموم و خصوص مطلق بین رشد و عقل برقرار است، یعنی هر رشدی عقل است، ولی هر عقلی رشد نیست، زیرا ممکن است شخصی رشید نباشد، ولی عاقل باشد؛ ثالثاً می‌توان اشاره نمود که رشد، به معنای عام و خاص، نشانه وجود عقل در انسان است، زیرا عقل است که انسان را به سمت مصلحت هدایت می‌کند و در صورتی که به همان سمت حرکت کند به رشد دست یافته و رشید محسوب می‌شود. به عبارت دیگر عمل بر طبق دستورات عقل، رشد به حساب می‌آید، زیرا یکی از معانی رشد، هدایت به سمت خیر و صلاح است. پس به نظر می‌رسد که رشد همان کمال عقل است. با توجه به این نظر می‌توان نسبت بین بلوغ و رشد را شناسایی کرد و در مسأله مورد بحث، آنجایی که دختر نقش مزنی علیه واقع شدن را می‌پذیرد، هرچند که عاقل ندانستن چنین کسی امری دور از ذهن است، اما اطلاق عنوان رشیده بر او محل تأمل است، چه اینکه رشد به طور کلی با معیار رعایت مصلحت سنجیده می‌شود، یعنی اگر کسی مصلحت خویش را درک کرد و آن را رعایت نمود، رشید تلقی شده و در غیر این صورت اطلاق رشیدبودن بر وی امری دو از ذهن است. بنابراین در فرض اینکه دختری عمل زنا را بپذیرد و به ازاله بکارت از این طریق تن دهد، این اقدام از جهت عدم رعایت مصلحت خویش منافی رشیدهبودن وی می‌باشد. افزون بر آنچه آمد، بعید نیست که بگوییم دختری که بکارت، عصمت و آبروی او در جامعه محسوب می‌شود، هرگاه به زنا تن دهد، عمل او سفیهانه محسوب می‌شود و در احراز رشد او خدشه ایجاد می‌گردد. قرآن در آیه ۳۳ سوره یوسف که می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ ای خدا، مرا رنج زندان خوش‌تر از این کار زشتی است که اینان از من تقاضا دارند و اگر تو حيله این زنان را از من دفع نفرمایی به آن‌ها میل کرده و از اهل جهل (و شقاوت) گردم»، بر این موضوع صحه گذاشته که زناکار نه تنها رفتاری ضد عقلانی دارد، بلکه زمینه از دست‌رفتن عقل و فرارگرفتن در جایگاه سبک‌مغزان و سفیهان را داراست. از این روست که زناکاری را به عنوان

رفتاری که نتیجه آن جهالت است، تعریف می‌کند. باید توجه داشت که جهالت گاه در برابر علم و گاه در برابر عقل است. در این آیه مراد، جهل در برابر عقل است نه علم. جدای از دستورات شرع، این مسأله در علم روان‌شناسی نیز اثبات شده است، کسی که گرفتار بیماری روانی انحراف جنسی زنا می‌شود، در مسیری قرار می‌گیرد که نتیجه آن از دست‌رفتن عقلانیت و خردورزی و فرارگرفتن در جاده سفاهت و سقوط در دامن بی‌خردی و سبک‌مغزی است. بنا بر مطالب یادشده، احراز رشد دختر در فرض ازاله بکارت از طریق نامشروع اثبات می‌گردد.

نتیجه‌گیری

رأی وحدت رویه مطلق ازاله بکارت را به عنوان معیاری برای سقوط اذن ولی دانسته است، حال آنکه به نظر می‌رسد چنین برداشتی، با نقدهای اساسی رو به روست، زیرا اولاً دختر غیر باکره که بکارت او از طریق نامشروع زائل شده، غالباً از آنجایی که ازدواج را درک نکرده، نسبت به آن بی‌تجربه بوده و از این حیث با دختر باکره تفاوتی ندارد؛ ثانیاً بر یک عمل نامشروع، یعنی ازاله بکارت از طریق زنا، اثر مشروع سقوط ولایت نمی‌تواند حاکم باشد؛ ثالثاً قدر متیقن از ادله بیانگر مقاصد شریعت، اقتضای انحصار سقوط اذن ولی در فرض ازاله بکارت به شیوه مشروع است؛ رابعاً اگر قرار باشد که با ازاله بکارت از هر طریقی، دختر این اختیار را پیدا کند که مستقلاً به ازدواج مبادرت ورزد، در نتیجه مفسده اصلی چنین امری آن است که ازاله بکارت از طریق زنا و روی آوردن به چنین عمل نامشروعی به عنوان دستاویزی برای سقوط اذن ولی لحاظ گردد که این خود به عنوان مفسده‌ای بزرگ و غیر قابل اغماض می‌باشد، دیگر آنکه اگر مدرک رأی وحدت رویه، روایات باشد، روایات مفروغ‌عنه می‌باشد، زیرا روایات با ذکر کلمه نکاح، سقوط اذن ولی را منوط به ازاله بکارت از طریق نکاح دانسته‌اند، نه مطلق ازاله بکارت و دلیل این رأی اخص از مدعا بوده و مستند شرعی ندارد.

مشارکت نویسندگان

علی اکبر ایزدی فرد، حسین شکریان امیری، فاطمه نظریور و سیدمجتبی حسین نژاد: جمع‌آوری مطالب و تدوین مقاله. نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

References

1. Hashemi Shahroudi M. Fiqh culture according to the religion of Ahl al-Bayt (AS). 1st ed. Qom: Institute of Islamic Jurisprudence; 2012. Vol.1 p.238-331. [Persian]
2. Helli J. Al-Mukhtasar al-Nafi fi fiqh al-Imamiya. 2nd ed. Qom: Al-Mahabbat al-Diniya Est; 1997. p.228. [Arabic]
3. Salimi M, Soltani AA. Difference between Mu'atat Marriage and Adultery. Islamic Law Research Journal. 2013; 14(2): 63-90. [Persian]
4. Al-Juba'ī Al-Amili Z (Shahid Sani). Masalak al-Afham in Shari'ah Shari'i al-Islam. 5th ed. Qom: Islamic Encyclopaedia Foundation; 2004. Vol.7 p.122-129. [Arabic]
5. Beyhaqi A. Al-Sunan al-Kabri. 2nd ed. Beirut: Dar Sader; 1936. Vol.7 p.118. [Arabic]
6. Tusi M. Al-Mabusut in al-Umamiyah jurisprudence. 1st ed. Qom: Al-Mortazawi Library; 1972. p.464. [Arabic]
7. Abdul Baqi F. Al-Alfaz al-Qur'an al-Karim dictionary. 1st ed. Tehran: Nasser Khosrow; 1987. Vol.2 p.847. [Arabic]
8. Ragheb Esfahani AH. The vocabulary of the Qur'an. 6th ed. Beirut: Eldar al-Shamia; 1995. Vol.3 p.885. [Arabic]
9. Tarihi FL. Majma al-Bahrain. 4th ed. Tehran: Maknab al-Mortazawieh; 1995. [Arabic]
10. Vaseti Zubeydi MMM. Taj al-Arus Man Javaher al-Qamoos. 6th ed. Lebanon: Dar al-Fakr al-Taprah al-Nashar and al-Tawzii; 1993. Vol.2 p.243. [Arabic]
11. Siori Halli MBA. Kenz al-Irfan fi fiqh al-Qur'an. 5th ed. Qom: Mortazavi Publications; 2004. Vol.2 p.759. [Arabic]
12. Ansari M. Nikah book. 6th ed. Qom: World Congress of Honoring Sheikh Ansari; 1994. p.17. [Arabic]
13. Katouzian N. Family civil rights. 5th ed. Tehran: Judge; 1996. Vol.1 p.74. [Persian]
14. Tusi M. Al-Nahiyeh fi Mojarad al-Fiqh va al-Fatavi. 4th ed. Beirut: Dar al-Kotob al-Arabi; 2013. Vol.3 p.15-30. [Arabic]
15. Hor Amoli M. Shi'ite tools for learning Islamic issues. 9th ed. Tehran: Islamic Library; 1988. Vol.14 p.214. [Arabic]
16. Moghniyeh MJ. Fiqh Ali al-Mahabh al-Khamsa. 4th ed. Tehran: Al-Sadegh; 1998. p.322. [Arabic]
17. Nishaburi M. Persuasion. 1st ed. Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya; 1935. p.233. [Arabic]
18. Ghashqhaee A. Examining the Basics of Azan Wali in Islamic Jurisprudence. Master's Thesis. Tehran: Payam Noor University; 2018. p.48. [Arabic]
19. Mirza Qomi A. Jame al-Shatat. 1st ed. Tehran: Keyhan Publications; 1993. p.440. [Arabic]
20. Mina M, Yasini-nia H. Compensation for termination of marriage on the wife. Islamic Law Research Journal. 2022; 23(56): 253-293. [Persian]
21. Naraghi A. Shia documentary. 6th ed. Qom: Ayatollah al-Marashi al-Najafi Library; 1984. p.461, 479. [Arabic]
22. Makarem Shirazi N. Sample interpretation. 4th ed. Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyeh; 1996. Vol.2 p.128. [Persian]
23. Alam Al-Hoda M. Al-Intisar. 2nd ed. Qom: Al-Sharif al-Hamami; 2010. Vol.67 p.246. [Arabic]
24. Karaki A. Jami al-Maqasid fi Sharh al-Qaas. 3rd ed. Qom: Al al-Bayt Institute of Lahia al-Tarath; 1987. Vol.12 p.126. [Arabic]
25. Fazel Lankarani M. Temporary marriage of a divorced virgin without father's permission. Online. 2023. Available at: <https://www.portal.anhar.ir/node/6567/?ref=sbttl#gsc.tab=0>.
26. Bokhari M. Sahih al-Bukhari. 1st ed. Beirut: Dar al-Fekr; 1998. Vol.5 p.43-48. [Arabic]
27. Tabresi F. Majum al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an. 10th ed. Beirut: Dar al-Fakr; 1994. p.571. [Arabic]
28. Helli J. The laws of Islam in matters of halal and haram. 3rd ed. Qom: Ismailian Institute; 1987. Vol.2 p.8. [Arabic]
29. Maverdi Basri AA. Al-Hawi al-Kabir in the jurisprudence of Imam al-Shafi'i. 1st ed. Beirut: Dar al-Kotob Al-Elamiya; 1998. Vol.6 p.349. [Arabic]
30. Mohaghegh Damad SM. Jurisprudence review of family law. 3rd ed. Qom: Islamic Science Publishing House; 1988. p.56. [Persian]
31. Tabatabae MH. Al-Mizan in Tafsir al-Qur'an. 9th ed. Beirut: Al-Alami Publishing House; 1990. [Arabic]
32. Mousavi Khomeini RA. Al-Bai. 3rd ed. Qom: Institute for Editing and Publishing the Works of Imam Khomeini (RA); 2000. Vol.3 p.452.
33. Sadouq A. Man La Yahduruh al-Faqih. Qom: Modaresin Society Publications; 1992. Vol.3 p.397. [Arabic]

34. Najafi MH. Jawaher al-Kalam in the description of the laws of Islam. 7th ed. Beirut: Dar Ihya al-Trath al-Arabi; 1647. Vol.29 p.175. [Arabic]
35. Khansari SA. Jami al-Madarak fi Sharh Mokhtasar al-Nafe. 3rd ed. Qom: Ismailian Publishing House; 1984. Vol.1 p.174. [Arabic]
36. Motahri M. The system of women's rights in Islam. 2nd ed. Tehran: Sadra Publications; 1992. p.85. [Persian]
37. Shushtri M. Preserving reputation and its place in the purposes of Sharia from the point of view of religious jurists. Quarterly Journal of Approximate Studies of Islamic Religions (Forugh Vahdat). 2017; 13(49): 14-35. [Persian]
38. Asimin MB. Al-Sharh al-Mut'a Alizad al-Mustagna. 1st ed. No Place: Dar Ibn al-Jawzi; 2007. Vol.15 p.264. [Arabic]